

جایگاه آیه «اوفوا بالعقود» در اثبات اصل آزادی قراردادها و شمول آن بر عقود نوپدید؛ مطالعه تطبیقی در فقه امامیه، فقه اهل سنت و حقوق ایران و افغانستان

محمد یاسین متوکل^۱، علیرضا شمشیری^۲، بابک باصری^۳

۱. دانشجوی دکتری، گروه علمی حقوق، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

۲. گروه علمی حقوق، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

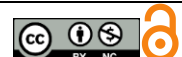
۳. گروه علمی حقوق، واحد شیراز، دانشگاه آزاد اسلامی، شیراز، ایران

* ایمیل نویسنده مسئول: AR.Shamshiri@iau.ac.ir

چکیده

آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» از مهم‌ترین مستندات فقهی در حوزه معاملات و قراردادها به شمار می‌رود و همواره در بحث قلمرو اعتبار قراردادها و مشروعیت عقود نوپدید مورد استناد فقها و حقوقدانان قرار گرفته است. اختلاف نظر میان طرفداران نظریه توقیفی بودن و عدم توقیفی بودن عقود، به‌ویژه درباره شمول یا عدم شمول آیه نسبت به قراردادهای جدید، از مهم‌ترین مباحث فقه معاملات معاصر محسوب می‌شود. پژوهش حاضر با روش توصیفی - تحلیلی و با رویکرد تطبیقی، به بررسی دلالت آیه «اوفوا بالعقود» بر اصل آزادی قراردادها و قلمرو شمول آن نسبت به عقود نوپدید در فقه امامیه، فقه اهل سنت، حقوق ایران و حقوق افغانستان پرداخته است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که واژه «عقود» در آیه مزبور دارای معنای عرفی بوده و فاقد حقیقت شرعیه است؛ ازاین‌رو، اطلاق آن تمامی قراردادهایی را که در عرف عقلایی عنوان عقد بر آنها صدق می‌کند، دربرمی‌گیرد. همچنین بررسی ادله قائلان به توقیفی بودن عقود نشان می‌دهد که محدود ساختن آیه به عقود معهود عصر تشریع از پشتوانه کافی برخوردار نیست و با مبانی اصولی حاکم بر اطلاق الفاظ سازگاری ندارد. بر این اساس، آیه «اوفوا بالعقود» می‌تواند مبنایی فقهی برای اصل آزادی قراردادها و اعتبار توافقات مشروع اشخاص تلقی شود. نتیجه پژوهش آن است که قراردادهای نوپدید و نامعین، مادامی که با نصوص شرعی، قواعد آمره، نظم عمومی و موازین عدالت قراردادی تعارض نداشته باشند، تحت شمول آیه قرار گرفته و از اعتبار فقهی و حقوقی برخوردار خواهند بود. همچنین مطالعه تطبیقی حقوق ایران و افغانستان نشان می‌دهد که هر دو نظام حقوقی، با وجود تفاوت در مبانی فقهی و شیوه تقنین، ظرفیت پذیرش عقود نوپدید را در پرتو اصل آزادی قراردادها و وفای به تعهدات دارا هستند.

کلیدواژگان: آیه اوفوا بالعقود، آزادی قراردادها، عدم توقیفی بودن عقود، عقود نوپدید، فقه امامیه، فقه اهل سنت، حقوق ایران، حقوق افغانستان.



شیوه استناددهی: متوکل، محمد یاسین، شمشیری، علیرضا، و باصری، بابک. (۱۴۰۶). جایگاه آیه «اوفوا بالعقود» در اثبات اصل آزادی قراردادها و شمول آن بر عقود نوپدید؛ مطالعه تطبیقی در فقه امامیه، فقه اهل سنت و حقوق ایران و افغانستان. گنجینه زبان و ادبیات فارسی، ۵(۶)، ۱-۱۸.

© ۱۴۰۶ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۲ اسفند ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۱۴ تیر ۱۴۰۵

تاریخ پذیرش: ۲۱ تیر ۱۴۰۵

تاریخ چاپ اولیه: ۵ مرداد ۱۴۰۵

تاریخ چاپ نهایی: ۱ اسفند ۱۴۰۵

The Treasury of Persian Language and Literature

The Role of the Qur'anic Verse "Fulfill the Contracts" in Establishing the Principle of Freedom of Contract and Its Application to Novel Contracts: A Comparative Study of Imamiyyah Jurisprudence, Sunni Jurisprudence, and the Laws of Iran and Afghanistan

Mohammad Yasin Motawakil¹, Alireza Shamshiri^{2*}, Babak Baseri³

1. PhD Student in Private Law, Department of Law, CT.C., Islamic Azad University Tehran, Iran

2. Department of Law, CT.C., Islamic Azad University Tehran, Iran

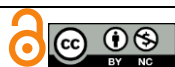
3. Department of Law, Shi.C., Islamic Azad University Shiraz, Iran

*Corresponding Author's Email: AR.Shamshiri@iau.ac.ir

Abstract

The Qur'anic verse, "O you who believe, fulfill the contracts" (Qur'an 5:1), is regarded as one of the most significant jurisprudential authorities in the field of transactions and contracts. It has consistently been invoked by Muslim jurists and legal scholars in discussions concerning the scope of contractual validity and the legitimacy of novel contracts. The disagreement between proponents of the restrictive or enumerative nature of contracts and advocates of the non-restrictive nature of contracts, particularly regarding whether this verse applies to newly developed contractual arrangements, constitutes one of the principal issues in contemporary Islamic transactional jurisprudence. Using a descriptive-analytical method and a comparative approach, the present study examines the implications of the verse "fulfill the contracts" for the principle of freedom of contract and the extent of its application to novel contracts in Imamiyyah jurisprudence, Sunni jurisprudence, Iranian law, and Afghan law. The findings indicate that the term "contracts" in the verse carries its customary meaning and has not acquired a distinct technical meaning under Islamic law. Consequently, its unrestricted wording encompasses all agreements that are recognized as contracts according to rational and customary practice. An examination of the arguments advanced by proponents of the restrictive nature of contracts further demonstrates that confining the verse to the contractual forms recognized during the period of Islamic legislation lacks sufficient doctrinal support and is inconsistent with the principles of Islamic legal theory governing the unrestricted application of legal expressions. Accordingly, the verse "fulfill the contracts" may be regarded as a jurisprudential foundation for the principle of freedom of contract and for the validity of individuals' lawful agreements. The study concludes that novel and innominate contracts fall within the scope of the verse and possess jurisprudential and legal validity, provided that they do not conflict with explicit religious texts, mandatory legal rules, public order, or the requirements of contractual justice. The comparative analysis of Iranian and Afghan law also demonstrates that, notwithstanding differences in their jurisprudential foundations and legislative approaches, both legal systems possess the capacity to recognize novel contracts in light of the principles of freedom of contract and the binding force of contractual obligations.

Keywords: *the verse "fulfill the contracts," freedom of contract, non-restrictive nature of contracts, novel contracts, Imamiyyah jurisprudence, Sunni jurisprudence, Iranian law, Afghan law.*



How to cite: Motawakil, M. Y., Shamshiri, A., & Baseri, B. (2027). The Role of the Qur'anic Verse "Fulfill the Contracts" in Establishing the Principle of Freedom of Contract and Its Application to Novel Contracts: A Comparative Study of Imamiyyah Jurisprudence, Sunni Jurisprudence, and the Laws of Iran and Afghanistan. *The Treasury of Persian Language and Literature*, 5(6), 1-18.

© 2027 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 21 February 2026

Revise Date: 05 July 2026

Accept Date: 12 July 2026

Initial Publish: 27 July 2026

Final Publish: 20 February 2027

مقدمه

تحولات اقتصادی، تجاری و فناوری در عصر حاضر موجب ظهور طیف گسترده‌ای از قراردادهای نوپدید شده است؛ قراردادهایی که بسیاری از آن‌ها در قالب عقود سنتی و معین فقهی قابل تحلیل کامل نیستند. گسترش روابط تجاری، پیدایش نهادهای مالی جدید، توسعه بازارهای بین‌المللی و ظهور اشکال نوین همکاری‌های اقتصادی سبب شده است که قالب‌های سنتی قراردادها در بسیاری از موارد پاسخ‌گوی نیازهای جامعه نباشند. از این رو، محدود کردن روابط قراردادی به عقود معین می‌تواند مانعی در مسیر توسعه اقتصادی و تنظیم روابط حقوقی جدید تلقی شود (1, 2).

در برابر این تحولات، یکی از بنیادی‌ترین مباحث فقه معاملات و حقوق قراردادها، مسئله توقیفی یا غیرتوقیفی بودن عقود است. بر اساس نظریه توقیفی بودن، اعتبار هر عقد وابسته به امضای شارع است و اراده اشخاص به‌تنهایی برای ایجاد آثار حقوقی کافی نیست. طرفداران این دیدگاه معتقدند عموماً می‌تواند آیه «اوفوا بالعقود» ناظر به عقود شناخته‌شده عصر تشریع است و نمی‌توان از آن مشروعیت قراردادهای نوپدید را استنباط کرد (3-6).

در مقابل، نظریه غیرتوقیفی بودن عقود بر این مبنا استوار است که اعتبار قراردادها منحصر به عقود معین و منصوص نیست، بلکه هر توافقی که بر پایه اراده آزاد طرفین شکل گرفته و با موازین شرعی، نظم عمومی و قوانین آمره تعارض نداشته باشد، معتبر و نافذ خواهد بود. بر اساس این دیدگاه، اصل اولیه در قراردادها صحت و اعتبار است و نه بطلان و عدم نفوذ (1, 2).

در میان ادله فقهی، آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» مهم‌ترین مستند قائلان به اعتبار قراردادهای نوپدید محسوب می‌شود. بسیاری از فقها معتقدند واژه «عقود» در این آیه دارای اطلاق است و تمامی قراردادهایی را که در عرف عقلایی عقد محسوب می‌شوند، دربرمی‌گیرد. از این منظر، آیه مزبور نه‌تنها

وفای به عقود متعارف را واجب می‌سازد، بلکه می‌تواند مبنایی برای اعتبار قراردادهای جدید نیز باشد (2-5).

همچنین، آیاتی مانند «وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ» و روایاتی نظیر «المؤمنون عند شروطهم» و «المسلمون عند شروطهم» به‌عنوان پشتوانه‌های فقهی اصل آزادی قراردادی و اعتبار توافقات مشروع اشخاص مورد استناد قرار گرفته‌اند (2-5).

اهمیت این بحث زمانی آشکارتر می‌شود که بازتاب آن در نظام‌های حقوقی معاصر مورد توجه قرار گیرد. در حقوق ایران، ماده ۱۰ قانون مدنی مهم‌ترین جلوه اصل آزادی قراردادها و حاکمیت اراده به شمار می‌رود و امکان اعتبار قراردادهای نامعین را فراهم ساخته است (7). در حقوق افغانستان نیز قواعد عمومی قراردادها و ماده ۴۹۷ قانون مدنی، زمینه پذیرش ضمنی اصل عدم توقیفی بودن عقود را فراهم کرده‌اند. از این رو، بررسی تطبیقی جایگاه آیه «اوفوا بالعقود» در فقه امامیه، فقه اهل سنت، حقوق ایران و افغانستان می‌تواند نقش مهمی در تبیین مبانی مشروعیت قراردادهای نوپدید ایفا کند.

با توجه به اختلاف مبنایی میان طرفداران توقیفی بودن و غیرتوقیفی بودن عقود، پژوهش حاضر در پی پاسخ به دو پرسش اساسی است: آیا آیه «اوفوا بالعقود» می‌تواند مبنای فقهی اصل آزادی قراردادها و حاکمیت اراده تلقی شود؟

آیا اطلاق واژه «عقود» در این آیه شامل قراردادهای نوپدید و نامعین نیز می‌شود یا صرفاً ناظر به عقود شناخته‌شده عصر تشریع است؟ (2-5).

فرضیه اصلی پژوهش آن است که آیه «اوفوا بالعقود» دارای اطلاق بوده و واژه «عقود» در آن اختصاصی به عقود متعارف عصر نزول ندارد. بر این اساس، هر توافق عقلایی که بر مبنای اراده آزاد طرفین شکل گرفته و با احکام شرعی، قوانین آمره و نظم عمومی تعارض نداشته باشد، مشمول حکم وفای به عقد خواهد بود. در نتیجه،

اصل آزادی قراردادها و اعتبار عقود نوپدید از مفاد این آیه قابل استنباط است و صرف جدید بودن یک قرارداد نمی‌تواند موجب بطلان آن شود؛ بلکه معیار اصلی، عقلایی بودن، مشروعیت و عدم مخالفت آن با موازین شرعی است (1، 2، 7).

مبانی مفهومی و نظری

مفهوم عقد و آزادی قراردادها

مفهوم عقد از بنیادی‌ترین مفاهیم حقوق قراردادها و فقه معاملات به شمار می‌رود و مبنای شکل‌گیری روابط حقوقی میان اشخاص را تشکیل می‌دهد. در حقوق ایران، ماده ۱۸۳ قانون مدنی عقد را بر مبنای مفهوم فقهی «تعهد به امری» تعریف کرده است و ساختار مقررات مربوط به قراردادها نیز به‌طور گسترده متأثر از مبانی فقه امامیه است؛ به‌گونه‌ای که بخش مهمی از قواعد عمومی قراردادها در قانون مدنی، انعکاسی از مباحث فقهی مربوط به عقود و تعهدات محسوب می‌شود. همچنین، در حقوق افغانستان، ماده ۴۹۷ قانون مدنی عقد را «توافق دو اراده بر ایجاد، تعدیل، نقل یا ازاله حق در حدود قانون» تعریف می‌کند که نشان‌دهنده نقش اساسی اراده مشترک طرفین در ایجاد آثار حقوقی قرارداد است.

اصل آزادی قراردادها یا حاکمیت اراده از مهم‌ترین مبانی حقوق خصوصی معاصر محسوب می‌شود. این اصل بر احترام به شخصیت و اراده افراد استوار بوده و بر این فرض مبتنی است که اشخاص بهتر از هر مرجع دیگری قادر به تشخیص منافع و مصالح خویش هستند. بر اساس این اصل، افراد می‌توانند روابط حقوقی خود را مطابق خواست و اراده خویش تنظیم کنند، مشروط بر آنکه قراردادها منعقد با قوانین آمره، نظم عمومی و اخلاق حسنه تعارض نداشته باشد. در حقوق ایران، ماده ۱۰ قانون مدنی مهم‌ترین جلوه قانونی اصل آزادی قراردادها به شمار می‌رود. مطابق این ماده، قراردادها خصوصی در صورتی که مخالف صریح قانون نباشند، نافذ هستند و اعتبار قراردادها به عقود معین محدود نشده است. از این رو، اشخاص می‌توانند متناسب با نیازهای

خود قراردادهایی منعقد کنند که در قانون عنوان مشخصی ندارند. دکتر ناصر کاتوزیان ماده ۱۰ قانون مدنی را مهم‌ترین مبنای قانونی اصل حاکمیت اراده دانسته و معتقد است که این ماده اراده اشخاص را به‌عنوان منبع تنظیم روابط حقوقی در قلمرو حقوق خصوصی به رسمیت شناخته است (7).

نظریه توقیفی بودن و غیرتوقیفی بودن عقود

مفهوم و مبانی توقیفی بودن عقود

یکی از مهم‌ترین مباحث فقه معاملات، بحث توقیفی یا غیرتوقیفی بودن عقود است. بر اساس نظریه توقیفی بودن عقود، اعتبار و مشروعیت هر عقد منوط به امضا و تأیید شارع است و صرف توافق اراده‌های طرفین برای ایجاد آثار حقوقی کافی نیست. مطابق این دیدگاه، اصل اولیه در قراردادها عدم اعتبار است و تنها عقود صحیح و نافذ تلقی می‌شوند که شارع آن‌ها را شناسایی و تأیید کرده باشد. در نتیجه، مشروعیت قراردادها نه از اراده اشخاص، بلکه از اذن و امضای شارع ناشی می‌شود (2، 6).

نخستین مبنای این نظریه، لزوم امضای شارع برای اعتبار عقود است. طرفداران این دیدگاه معتقدند همان‌گونه که احکام عبادی توقیفی هستند، اعتبار معاملات نیز نیازمند مستند شرعی است. بر این اساس، هر عقد جدید باید یا مستقیماً مورد تأیید شارع قرار گرفته باشد یا قابلیت انطباق با یکی از عقود معین شرعی را داشته باشد؛ در غیر این صورت، فاقد اعتبار خواهد بود. مشروعیت عقود در این نگرش بر سه پایه استوار است: اصل عدم نفوذ معاملات بدون دلیل شرعی، لزوم امضای شارع و محدود بودن قلمرو ادله عام به عقود شناخته‌شده در عصر تشریع (2، 6).

مبنای دوم این نظریه، محدود دانستن عمومات شرعی به عقود معهود عصر تشریع است. طرفداران توقیفیت معتقدند عموماتی نظیر آیه «اوفوا بالعقود» ناظر به عقود شناخته‌شده و رایج در زمان نزول قرآن است و نمی‌توان از آن اعتبار قراردادهای نوپدید را استنباط کرد. به اعتقاد آنان، واژه «عقود» در آیه مذکور به همان

عقودی اشاره دارد که در عصر تشریع وجود داشته و مورد تأیید شارع قرار گرفته‌اند؛ از این رو، اطلاق آیه شامل قراردادهای نوظهور نمی‌شود (3-5).

مفهوم و مبانی غیر توقیفی بودن عقود

در مقابل، نظریه غیر توقیفی بودن عقود یا اصل آزادی در ایجاد قراردادها قرار دارد. بر اساس این دیدگاه، اعتبار قراردادها منحصر به عقود معین و شناخته‌شده در عصر شارع نیست و هر توافقی که بر پایه اراده آزاد طرفین شکل گرفته و با موازین شرعی، نظم عمومی و قوانین آمره تعارض نداشته باشد، معتبر و نافذ خواهد بود. مطابق این نگرش، اصل اولیه در قراردادها صحت و اعتبار است، نه بطلان و عدم نفوذ (2).

یکی از مهم‌ترین مبانی این نظریه، اصل صحت است. بر اساس این قاعده فقهی، اعمال و قراردادهای اشخاص تا زمانی که فساد آن‌ها اثبات نشده است، صحیح فرض می‌شوند. بنابراین، در صورت تردید نسبت به اعتبار یک قرارداد، اصل بر صحت و نفوذ آن خواهد بود، نه بطلان (2).

مبنای دیگر، اصل حاکمیت اراده است. طرفداران عدم توقیفیت معتقدند منشأ اصلی تعهدات، اراده اشخاص است و شارع تنها حدود کلی مشروعیت معاملات را مشخص کرده است. در این چارچوب، هر توافقی که بر مبنای اراده آزاد طرفین و در چارچوب قواعد عمومی حقوقی شکل گیرد، معتبر خواهد بود، مگر آنکه دلیل خاصی بر بطلان آن وجود داشته باشد (2).

عرف و سیره عقلا نیز نقش مهمی در این نظریه دارند. بر اساس این دیدگاه، مفاهیمی مانند عقد، بیع و تجارت دارای حقیقت شرعیه نیستند و شارع همان معانی عرفی و عقلایی را مورد پذیرش قرار داده است. بنابراین، تشخیص مصادیق قراردادها بر عهده عرف عقلایی هر زمان است و هر رابطه حقوقی که عرف آن را عقد بداند، مشمول عمومات شرعی خواهد بود، مگر آنکه دلیل خاصی بر منع آن وجود داشته باشد (3-5).

نتیجه طبیعی این مبانی، پذیرش عقود نامعین و نوپدید است. بر همین اساس، قراردادهایی مانند بیمه، انتقال حقوق مؤلف، حق اختراع، قراردادهای پیچیده سرمایه‌گذاری، برخی قراردادهای بانکی و سایر توافقات نوین اقتصادی معتبر شناخته می‌شوند، هرچند در عصر شارع وجود نداشته‌اند. معیار اعتبار این قراردادها، عقلایی بودن، مشروعیت و عدم مخالفت با موازین شرعی است، نه سابقه تاریخی آن‌ها در عصر تشریع (1).

۲-۳. جایگاه آیه «اوفوا بالعقود» در منازعه توقیفی و غیر توقیفی بودن عقود

آیه شریفه «یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود» مهم‌ترین مستند فقهی در منازعه میان طرفداران توقیفی و غیر توقیفی بودن عقود محسوب می‌شود. اختلاف اصلی میان دو دیدگاه، ناظر به قلمرو شمول واژه «عقود» در این آیه است.

بر اساس دیدگاه محدودکنندگان شمول آیه، مراد از «عقود» همان قراردادهای شناخته‌شده و رایج در عصر نزول قرآن است. از نظر این گروه، آیه ناظر به عقودی است که شارع آن‌ها را تأیید کرده و نمی‌توان از اطلاق آن برای اثبات اعتبار قراردادهای نوپدید بهره گرفت. آنان معتقدند شمول آیه نسبت به عقود جدید مستلزم توسعه‌ای فراتر از قلمرو مورد نظر شارع است و عمومات شرعی باید بر عقود متعارف عصر تشریع حمل شوند. این رویکرد مبنای نظریه توقیفیت عقود را تشکیل می‌دهد.

در مقابل، قائلان به اطلاق آیه معتقدند واژه «عقود» در آیه شریفه دارای اطلاق است و تمامی قراردادهایی را که در عرف عقلایی عقد محسوب می‌شوند، دربرمی‌گیرد. به اعتقاد آنان، اگر شارع قصد محدود کردن مفهوم عقد به مصادیق خاص را داشت، باید گزینه‌ای بر این محدودیت ارائه می‌کرد؛ حال آنکه چنین گزینه‌ای وجود ندارد. از این رو، اصل بر اطلاق لفظ و شمول آن نسبت به همه قراردادها است. بر این مبنا، آیه «اوفوا بالعقود» نه تنها عقود رایج عصر تشریع، بلکه عقود مستحدثه و نوپدید را نیز

دربرمی‌گیرد و وفای به جنس عقد را واجب می‌داند، نه وفای به مصادیق محدود و تاریخی آن. این برداشت، یکی از مهم‌ترین مستندات فقهی اصل آزادی قراردادها و نظریه عدم توقیفیت عقود به شمار می‌رود.

دلالت آیه «أوفوا بالعقود» بر اصل آزادی قراردادها

تحلیل مفهومی واژه «عقود» در آیه

۱-۳. مفهوم لغوی و عرفی عقد

تحلیل دلالت آیه «یا ایها الذین آمنوا أوفوا بالعقود» بر اصل آزادی قراردادها، در گام نخست مستلزم تبیین مفهوم واژه «عقود» است. از منظر لغوی و عرفی، عقد به معنای گره زدن، پیوند دادن و ایجاد التزام میان دو طرف است و در حوزه روابط حقوقی بر هر توافق الزام‌آوری اطلاق می‌شود که طرفین خود را به مفاد آن ملتزم می‌سازند. بر همین اساس، معیار تشخیص مصداق عقد، عرف عقلائی است و هر رابطه‌ای که در عرف به عنوان عقد شناخته شود، در قلمرو این مفهوم قرار می‌گیرد.

بر پایه تحلیل ارائه‌شده در رساله، نتیجه مقدمات اصولی آن است که مراد از «عقود» در آیه شریفه، هر آن چیزی است که عرفاً مصداق عقد محسوب شود؛ خواه از عقود موجود و متداول در عصر تشریع باشد و خواه از قراردادهایی که در آینده پدید می‌آیند. بنابراین، موضوع حکم در آیه، عنوان عام عقد است و نه مصادیق محدود و معین آن (8, 9).

عدم حقیقت شرعیه برای مفهوم عقد

یکی از مبانی اساسی در استدلال به اطلاق آیه، فقدان حقیقت شرعیه برای واژه «عقد» است. مطابق مباحث اصولی، هرگاه لفظی دارای حقیقت شرعیه نباشد، باید بر معنای عرفی و لغوی آن حمل شود. در رساله تصریح شده است که واژه «عقد» فاقد حقیقت شرعیه بوده و شارع آن را در همان معنای متعارف عرفی به کار برده است. ازاین‌رو، هیچ دلیلی بر محدود ساختن مفهوم عقد به

قالب‌های خاص و شناخته‌شده عصر نزول وجود ندارد و مرجع تشخیص مصادیق آن، عرف عقلائی است (8, 9).

بر این اساس، مفهوم «عقود» در آیه دارای ماهیتی عرفی است و هر قراردادی که در عرف عقلائی عنوان عقد بر آن صدق کند، در اصل تحت شمول این واژه قرار می‌گیرد، مگر آنکه دلیل خاصی آن را از شمول حکم خارج سازد.

بررسی اطلاق آیه و قلمرو شمول آن

عموم و اطلاق لفظ «عقود»

مهم‌ترین مستند قائلان به اصل آزادی قراردادها، اطلاق واژه «عقود» در آیه «أوفوا بالعقود» است. طرفداران عدم توقیفیت عقود معتقدند که این واژه دارای اطلاق بوده و همه قراردادهایی را که در عرف عقلائی عقد محسوب می‌شوند، دربرمی‌گیرد. به اعتقاد آنان، اگر شارع قصد محدود کردن مفهوم عقد به مصادیق خاصی را داشت، لازم بود قرینه‌ای بر این محدودیت ارائه کند؛ درحالی‌که چنین قرینه‌ای وجود ندارد. بنابراین، اصل بر اطلاق لفظ و شمول آن نسبت به تمامی قراردادها است.

رساله با تکیه بر مبانی اصولی نتیجه می‌گیرد که آیه شریفه از سنخ قضایای حقیقیه است؛ بدین معنا که حکم وفای به عقد بر عنوان کلی عقد مترتب شده و هرگاه در هر زمان و مکانی مصداقی از عقد تحقق یابد، مشمول حکم آیه خواهد بود. ازاین‌رو، وفای به جنس عقد واجب دانسته شده است، نه وفای به مصادیق محدود و منحصر در عصر تشریع (10).

افزون بر این، در رساله تصریح شده است که اساسی‌ترین دلیل نفوذ عقود مستحدثه، تمسک به عموم آیه «أوفوا بالعقود» است و عمومات و اطلاقات شرعی قابلیت شمول نسبت به قراردادهای نوپدید را نیز دارند.

نقد نظریه اختصاص آیه به عقود متعارف عصر تشریع

قائلان به توقیفیت عقود بر این باورند که آیه «أوفوا بالعقود» باید بر عقود متداول در عصر تشریع حمل شود و شامل قراردادهای

جدید نمی‌شود. آنان معتقدند واژه «عقود» ناظر به قراردادهایی است که در زمان نزول قرآن شناخته شده و مورد تأیید شارع قرار گرفته بودند؛ بنابراین، نمی‌توان از اطلاق آیه، اعتبار عقود نوپدید را استنباط کرد.

در مقابل، رساله این برداشت را با چند استدلال مورد نقد قرار می‌دهد. نخست آنکه واژه «عقد» فاقد حقیقت شرعیه است و باید بر معنای عرفی حمل شود. دوم آنکه موضوع حکم در آیه عنوان کلی عقد است، نه مصادیق موجود در عصر نزول. سوم آنکه اگر آیه را ناظر به عقود متعارف عصر تشریع بدانیم، بسیاری از تحولات قراردادی بعدی از قلمرو آیه خارج خواهند شد، درحالی‌که اطلاق لفظ و ساختار قضیه حقیقه چنین محدودیتی را اقتضا نمی‌کند. در نتیجه، مراد از «عقود» هر آن چیزی است که عرفاً عقد محسوب شود؛ خواه در عصر تشریع وجود داشته باشد یا در دوره‌های بعدی پدید آمده باشد.

نقد ادله قائلان به محدود بودن شمول آیه

استدلال تخصیص اکثر

یکی از مهم‌ترین ادله قائلان به محدود بودن شمول آیه، استدلال به «تخصیص اکثر» است. صاحب ریاض در رد استدلال به آیه برای تصحیح برخی معاملات استدلال می‌کند که اگر لفظ «العقود» بر عموم حمل شود، به دلیل خروج شمار فراوانی از عقود از شمول آن، تخصیص اکثر لازم می‌آید؛ ازاین‌رو، باید مقصود از عقود را عقود متداول عصر نزول دانست (11). همچنین، صاحب مفتاح‌الکرامه و میرزای رشتی نیز به گونه‌ای مشابه استدلال کرده‌اند که حمل لفظ بر عموم مستلزم خروج گسترده عقود فاسد و جایز از تحت حکم آیه خواهد بود.

بالاین‌حال، رساله این استدلال را ناتمام می‌داند؛ زیرا اولاً بسیاری از معاملات جدید اساساً عقد مستقل و جدید محسوب نمی‌شوند و در قالب عقود شناخته‌شده‌ای مانند بیع و اجاره قابل تحلیل هستند. ثانیاً حتی در فرض پذیرش وجود عقود مستحدثه، خروج

برخی مصادیق از تحت عام، لزوماً موجب استهجان عرفی و بی‌اعتباری اطلاق نخواهد شد.

نظریه عموم افرادی و عموم انواعی

بخش مهمی از پاسخ رساله به اشکال تخصیص اکثر بر تفکیک میان «عموم افرادی» و «عموم انواعی» استوار است. در رساله تصریح شده است که عموم مستفاد از آیه «اوفوا بالعقود» از نوع عموم افرادی است، نه عموم انواعی؛ زیرا آیه در مقام جعل تکلیف یا اثر وضعی است و چنین احکامی بر افراد خارجی عقود مترتب می‌شوند، نه بر ماهیت‌های کلی آن‌ها. بنابراین، مقصود از عقود در آیه، افراد خارجی قراردادهای است (8).

بر این مبنا، حتی اگر تعداد انواع برخی قراردادهای جدید افزایش یافته باشد، از حیث افراد خارجی، بخش عمده روابط معاملاتی همچنان در قالب عقود متعارف جریان دارد؛ بنابراین، اشکال تخصیص اکثر مبنای استواری نخواهد داشت.

ارزیابی دیدگاه قائلان به توقیفیت عقود

ارزیابی نهایی مباحث رساله نشان می‌دهد که مبنای اصلی نظریه توقیفیت، عدم امکان تمسک به عمومات و اطلاقات برای اثبات نفوذ عقود مستحدثه است. به همین دلیل، برخی فقها، از جمله محقق خویی، در مواردی صحت برخی قراردادهای نوظهور را متوقف بر وجود دلیل خاص دانسته‌اند و تمسک به عمومات را کافی ندانسته‌اند (12).

با وجود این، رساله پس از بررسی ادله توقیفیت نتیجه می‌گیرد که نفوذ عقود مستحدثه بدون مستند شرعی ادعا نشده است؛ بلکه این عقود تحت شمول عمومات و اطلاقات ادله شرعی قرار می‌گیرند. ازاین‌رو، پذیرش اعتبار آن‌ها نه مصداق تشریع، بلکه مبتنی بر استناد به ادله عام شرعی است.

بر همین اساس، گروه قابل توجهی از فقها، از جمله فیض کاشانی، میرزای قمی، مراغی، ایروانی، یزدی، رشتی، نائینی، حکیم، امام خمینی و سبزواری، به نفوذ و اعتبار عقود مستحدثه قائل شده‌اند.

نظریه عدم توقیفی بودن عقود

در مقابل، بسیاری از فقهای امامیه به عدم توقیفی بودن عقود معتقدند. مطابق این دیدگاه، اعتبار قراردادهای منحصر به عقود شناخته شده در عصر تشریع نیست و هر توافقی که بر پایه اراده آزاد طرفین شکل گرفته و با موازین شرعی تعارض نداشته باشد، معتبر و نافذ خواهد بود. بر این اساس، اصل اولیه در قراردادهای صحت و نفوذ است و نیازی به وجود دلیل خاص برای هر نوع قرارداد جدید وجود ندارد (2).

قائلان به این نظریه بر این باورند که مفهوم عقد دارای حقیقت شرعیه نیست و شارع آن را در همان معنای عرفی و عقلایی به کار برده است. در نتیجه، هر رابطه حقوقی که عرف آن را عقد بداند، مشمول عمومات شرعی خواهد بود. همچنین، آیه «اوفوا بالعقود» از نظر آنان دارای اطلاق بوده و همه قراردادهای عقلایی را دربرمی گیرد، مگر آنکه دلیل خاصی بر خروج برخی مصادیق وجود داشته باشد. بر همین مبنا، گروهی از فقهای امامیه، از جمله فیض کاشانی، میرزای قمی، مراغی، ایروانی، یزدی، رشتی، نائینی، حکیم، امام خمینی و سبزواری، اعتبار عقود مستحدثه را پذیرفته اند و آن‌ها را مشمول عمومات ادله شرعی دانسته اند.

مستندات فقهی اعتبار عقود نوپدید

مهم ترین مستند فقهی اعتبار عقود نوپدید در فقه امامیه، عموم و اطلاق آیه «یا ایها الذین آمنوا أوفوا بالعقود» است. بر اساس این استدلال، واژه «عقود» بر عنوان کلی عقد دلالت دارد و شامل هر توافق الزام آوری می شود که عرف عقلایی آن را عقد بشناسد. بنابراین، وفای به همه قراردادهای مشروع واجب است و اختصاص دادن آیه به عقود موجود در عصر تشریع فاقد دلیل معتبر خواهد بود.

علاوه بر آیه مذکور، قواعد فقهی دیگری نیز در تأیید اعتبار عقود نوپدید مورد استناد قرار گرفته اند؛ از جمله قاعده «العقود تابعه للقصود»، اصل اباحه، اصل صحت و سیره عقلایی. بر پایه این

همچنین، در جمع بندی نهایی رساله تأکید شده است که رویکرد غالب فقه امامیه با اتکا به آیات عامی همچون «اوفوا بالعقود»، قواعدی نظیر «العقود تابعه للقصود»، «اصالة الاباحه» و پذیرش عرف عقلایی، از اصل عدم توقیفی بودن عقود حمایت می کند و تنها موارد دارای منع شرعی یا قانونی را از شمول این اصل خارج می سازد.

شمول آیه «اوفوا بالعقود» نسبت به عقود نوپدید در فقه امامیه

و اهل سنت

دیدگاه فقه امامیه

نظریه توقیفی بودن عقود

در فقه امامیه، یکی از دیدگاه های مطرح درباره قلمرو اعتبار قراردادهای، نظریه توقیفی بودن عقود است. بر اساس این نظریه، مشروعیت و نفوذ هر عقد منوط به تأیید و امضای شارع است و اراده طرفین به تنهایی برای ایجاد آثار حقوقی کفایت نمی کند. طرفداران این دیدگاه معتقدند همان گونه که در حوزه عبادات اصل بر توقیفیت است، در حوزه معاملات نیز اعتبار هر عقد نیازمند مستند شرعی بوده و صرف توافق اشخاص نمی تواند منشأ اعتبار حقوقی باشد. از این رو، عقود معتبر به همان قراردادهایی محدود می شوند که در منابع شرعی شناخته شده یا مورد امضای شارع قرار گرفته اند و قراردادهای جدید تنها در صورتی معتبر خواهند بود که تحت یکی از عقود معین قرار گیرند یا دلیل خاصی بر مشروعیت آن‌ها وجود داشته باشد (2, 6).

پیروان این نظریه، عمومات شرعی، از جمله آیه «اوفوا بالعقود»، را ناظر به عقود معهود عصر تشریع می دانند و معتقدند اطلاق این آیه نمی تواند مبنای اعتبار قراردادهای نوپدید قرار گیرد. به اعتقاد آنان، واژه «عقود» در آیه شریفه به قراردادهایی اشاره دارد که در زمان نزول قرآن شناخته شده و مورد تأیید شارع بوده اند؛ بنابراین، نمی توان آن را شامل عقود جدید دانست (3-5).

قراردادها غالباً به وجود مستند روشن شرعی وابسته دانسته می‌شود.

جایگاه آیه «اوفوا بالعقود» در پذیرش عقود جدید

آیه «اوفوا بالعقود» در فقه اهل سنت نیز از مهم‌ترین مستندات مربوط به اعتبار قراردادها محسوب می‌شود. بسیاری از فقهای اهل سنت این آیه را دلیلی بر لزوم وفای به تعهدات و قراردادهای مشروع دانسته‌اند. در تفسیر موسع از آیه، واژه «عقود» شامل همه پیمان‌ها و توافقات عقلایی تلقی شده و بدین ترتیب، عقود نوپدید نیز در صورت رعایت شرایط شرعی تحت شمول آن قرار می‌گیرند.

بر این اساس، آیه مذکور در کنار اصولی همچون رعایت مصالح، عرف و قواعد عمومی معاملات، یکی از مهم‌ترین مبانی فقهی پذیرش قراردادهای جدید در بخش قابل توجهی از اندیشه فقهی اهل سنت به شمار می‌رود.

معیارهای مشروعیت عقود نوپدید

عدم مخالفت با نص

نخستین معیار مشروعیت عقود نوپدید آن است که مفاد و آثار قرارداد با نصوص قطعی شرعی تعارض نداشته باشد. هر قراردادی که متضمن امر حرام یا ناقض حکم صریح شرعی باشد، از شمول عمومات ادله خارج خواهد شد و اعتبار نخواهد داشت.

عدم غرر و ربا

از مهم‌ترین محدودیت‌های فقهی در اعتبار قراردادها، ممنوعیت غرر و ربا است. قراردادهای نوپدید باید از ابهام مؤثر، خطر غیرمتعارف و معاملات ربوی خالی باشند. وجود غرر یا ربا موجب خروج قرارداد از قلمرو مشروعیت خواهد شد؛ هرچند عنوان قراردادی آن جدید و مورد نیاز جامعه باشد.

رعایت نظم عمومی و عدالت

اعتبار قراردادها منوط به رعایت مصالح عمومی، عدالت قراردادی و عدم اخلال به نظم عمومی است. ازاین‌رو، توافقاتی که موجب

مبانی، قراردادهای جدیدی که در پاسخ به نیازهای اقتصادی و اجتماعی جوامع شکل گرفته‌اند، در صورتی که با نصوص شرعی معارض نباشند، معتبر و نافذ خواهند بود. در رساله تصریح شده است که نفوذ عقود مستحدثه به معنای تشریع مستقل نیست، بلکه مبتنی بر شمول عمومات و اطلاقات ادله شرعی نسبت به این قراردادها است.

دیدگاه فقه اهل سنت

رویکرد مذاهب چهارگانه

در فقه اهل سنت نیز مسئله اعتبار عقود نوپدید از مباحث مهم فقه معاملات به شمار می‌رود. بررسی دیدگاه مذاهب چهارگانه نشان می‌دهد که گرچه در نحوه تحلیل و استدلال اختلافاتی وجود دارد، اما بسیاری از فقهای اهل سنت اصل پذیرش قراردادهای جدید را در چارچوب ضوابط شرعی پذیرفته‌اند.

فقهای حنفی با تکیه بر اصل اباحه، استحسان و عرف، انعطاف بیشتری در پذیرش روابط قراردادی جدید از خود نشان داده‌اند. این رویکرد در نظام حقوقی افغانستان نیز انعکاس یافته و بخش مهمی از مقررات قراردادها تحت تأثیر فقه حنفی شکل گرفته است. در فقه مالکی نیز نقش مصالح مرسله و عرف در پذیرش نهادهای قراردادی جدید بسیار پررنگ است. فقهای شافعی و حنبلی نیز، اگرچه در برخی موارد محدودیت بیشتری قائل شده‌اند، اما اصل اعتبار قراردادهای عقلایی را در صورت عدم مخالفت با نصوص شرعی پذیرفته‌اند.

دیدگاه ظاهریه

ظاهریه در مقایسه با سایر مکاتب اهل سنت رویکرد محدودتری نسبت به اعتبار قراردادهای جدید اتخاذ کرده‌اند. مبنای اصلی آنان التزام دقیق به ظواهر نصوص و پرهیز از توسعه احکام از طریق قیاس، استحسان یا مصالح مرسله است. ازاین‌رو، پذیرش برخی عقود نوپدید نزد آنان با محدودیت بیشتری همراه است و اعتبار

تضییع حقوق اساسی اشخاص، برهم خوردن تعادل قراردادی یا اخلال در نظم اجتماعی شوند، فاقد اعتبار خواهند بود.

عرف عقلایی

عرف عقلایی یکی از مهم‌ترین معیارهای شناسایی و ارزیابی عقود نوپدید است. از آنجا که مفهوم عقد دارای ماهیت عرفی است، تشخیص مصادیق قراردادها نیز بر عهده عرف عقلایی قرار دارد. هر قراردادی که در روابط اجتماعی و اقتصادی به‌عنوان یک توافق عقلایی شناخته شود و با موازین شرعی معارض نباشد، می‌تواند تحت شمول آیه «اوفوا بالعقود» قرار گیرد و از اعتبار حقوقی برخوردار شود.

بازتاب اصل آزادی قراردادها در حقوق ایران و افغانستان

حقوق ایران

ماده ۱۰ قانون مدنی و اصل آزادی قراردادها

اصل آزادی قراردادها در نظام حقوقی ایران مهم‌ترین تجلی قانونی خود را در ماده ۱۰ قانون مدنی یافته است. مطابق این ماده، «قراردادهای خصوصی نسبت به کسانی که آن را منعقد نموده‌اند، در صورتی که مخالف صریح قانون نباشد نافذ است». این حکم بیانگر پذیرش اصل حاکمیت اراده در قلمرو حقوق خصوصی است و نشان می‌دهد که قانون‌گذار ایرانی اعتبار قراردادها را به عقود معین محدود نکرده است. بر این اساس، اشخاص می‌توانند متناسب با نیازهای اقتصادی و اجتماعی خود، روابط قراردادی گوناگونی را ایجاد کنند و صرف فقدان عنوان خاص قانونی، موجب بی‌اعتباری قرارداد نخواهد بود. در واقع، ماده ۱۰ قانون مدنی مبنای حقوقی پذیرش قراردادهای نامعین در حقوق ایران به شمار می‌رود و امکان توسعه نهادهای قراردادی متناسب با تحولات اجتماعی و اقتصادی را فراهم می‌سازد (۷).

مبنای نظری این ماده، احترام به اراده اشخاص و شناسایی توانایی آنان در تنظیم روابط حقوقی خویش است. البته آزادی قراردادی مطلق نبوده و اعتبار قراردادها منوط به عدم مخالفت با قوانین آمره،

نظم عمومی و اخلاق حسنه است. ازاین‌رو، ماده ۱۰ ضمن پذیرش اصل آزادی قراردادها، حدود و قیود آن را نیز مشخص کرده است.

ارتباط ماده ۱۰ با آیه «اوفوا بالعقود»

یکی از مهم‌ترین مباحث مطرح در رساله، بررسی پیوند میان ماده ۱۰ قانون مدنی و آیه شریفه «یا ایها الذین آمنوا أوفوا بالعقود» است. با توجه به تأثیرپذیری قانون مدنی ایران از فقه امامیه، بسیاری از نویسندگان حقوقی و فقیهان، ماده ۱۰ را بازتاب تقنینی مبانی فقهی مستفاد از آیه مذکور دانسته‌اند. بر اساس این تحلیل، هنگامی که آیه «اوفوا بالعقود» بر وجوب وفای به تمامی قراردادهای مشروع دلالت داشته باشد، قانون‌گذار نیز می‌تواند اصل اعتبار قراردادهای خصوصی را بر همان مبنا به رسمیت بشناسد. رساله با پذیرش دیدگاه قائلان به اطلاق آیه نتیجه می‌گیرد که میان مفاد ماده ۱۰ قانون مدنی و مدلول گسترده آیه «اوفوا بالعقود» هماهنگی قابل توجهی وجود دارد. همان‌گونه که آیه، اصل را بر اعتبار عقود عقلایی قرار می‌دهد و تنها عقود ممنوع شرعی را از شمول خود خارج می‌سازد، ماده ۱۰ نیز اصل را بر نفوذ قراردادها قرار داده و فقط قراردادهای مخالف قانون را از دایره اعتبار خارج کرده است. ازاین‌رو، می‌توان ماده ۱۰ را یکی از مهم‌ترین جلوه‌های حقوقی اصل آزادی قراردادها در پرتو مبانی فقهی مستفاد از آیه «اوفوا بالعقود» دانست.

اعتبار قراردادهای نامعین و نوپدید

پذیرش اصل آزادی قراردادها در حقوق ایران، زمینه اعتبار قراردادهای نامعین و نوپدید را فراهم کرده است. بر این اساس، قراردادهایی که عنوان خاصی در قانون مدنی ندارند، در صورتی که شرایط عمومی صحت معاملات را دارا بوده و مخالف قوانین آمره نباشند، معتبر و نافذ خواهند بود. این رویکرد امکان پاسخ‌گویی نظام حقوقی به نیازهای نوین اقتصادی و تجاری را فراهم می‌کند و مانع از رکود روابط قراردادی می‌شود.

رساله با استناد به مبانی فقهی عدم توقیفی بودن عقود، تأکید می‌کند که قراردادهای جدید نه به دلیل وجود عنوان مستقل در قانون، بلکه به واسطه شمول قواعد عمومی قراردادها و اصل آزادی قراردادها معتبر شناخته می‌شوند. در نتیجه، بسیاری از قراردادهای نوین اقتصادی، مالی و تجاری را می‌توان در چارچوب ماده ۱۰ قانون مدنی معتبر دانست، مشروط بر آنکه با موازین قانونی و شرعی تعارض نداشته باشند.

حقوق افغانستان

ماده ۴۹۷ قانون مدنی افغانستان

در حقوق افغانستان، ماده ۴۹۷ قانون مدنی نقش بنیادینی در تبیین مفهوم قرارداد ایفا می‌کند. مطابق این ماده، عقد عبارت است از توافق دو اراده بر ایجاد، انتقال، تعدیل یا زوال حق در حدود قانون. این تعریف نشان می‌دهد که قانون‌گذار افغانستان نیز همانند بسیاری از نظام‌های حقوقی معاصر، نقش اراده طرفین را در ایجاد آثار حقوقی به رسمیت شناخته است.

هرچند قانون مدنی افغانستان از نظر ساختار و مبانی فقهی تفاوت‌هایی با قانون مدنی ایران دارد، اما در حوزه قراردادها نیز بر نقش توافق و تراضی طرفین تأکید شده است. از این رو، اراده اشخاص یکی از عناصر اساسی شکل‌گیری روابط قراردادی در این نظام حقوقی محسوب می‌شود.

تأثیر فقه حنفی بر نظام قراردادها

یکی از ویژگی‌های مهم نظام حقوقی افغانستان، تأثیر گسترده فقه حنفی بر مقررات مدنی آن است. فقه حنفی در مقایسه با برخی رویکردهای محدودکننده، ظرفیت بیشتری برای بهره‌گیری از عرف، استحسان و مصالح در تنظیم روابط حقوقی دارد. این ویژگی موجب شده است که نظام قراردادها در حقوق افغانستان انعطاف‌پذیری قابل توجهی در مواجهه با نیازهای جدید اقتصادی و اجتماعی داشته باشد.

رساله نشان می‌دهد که بسیاری از قواعد مربوط به قراردادها در قانون مدنی افغانستان متأثر از مبانی فقه حنفی هستند. در نتیجه، اصل اعتبار توافقات خصوصی و پذیرش عرف عقلایی در ارزیابی روابط قراردادی، جایگاه مهمی در این نظام حقوقی پیدا کرده است. این امر زمینه مناسبی برای پذیرش قراردادهای جدید در چارچوب اصول کلی حقوقی و فقهی فراهم می‌سازد.

پذیرش قراردادهای نوپدید در حقوق افغانستان

هرچند قانون مدنی افغانستان، مانند بسیاری از قوانین مدنی، مجموعه‌ای از عقود معین را شناسایی کرده است، اما اعتبار قراردادها را به این عقود محدود نکرده است. بر مبنای اصول عمومی قراردادها و تأثیرپذیری از فقه حنفی، قراردادهای نوپدید نیز در صورتی که با احکام شرعی، نظم عمومی و قواعد قانونی تعارض نداشته باشند، می‌توانند معتبر تلقی شوند.

در این چارچوب، معیار اصلی اعتبار قراردادها، مشروعیت موضوع، رضایت طرفین و عدم مخالفت با قواعد الزام‌آور حقوقی است. بنابراین، تحولات اقتصادی و پیدایش روابط قراردادی جدید لزوماً به معنای فقدان اعتبار حقوقی آن‌ها نیست و می‌توان بسیاری از این قراردادها را در پرتو اصول کلی حقوق قراردادها معتبر دانست.

تحلیل تطبیقی

وجه اشتراک

بررسی تطبیقی حقوق ایران و افغانستان نشان می‌دهد که هر دو نظام حقوقی، قرارداد را مبتنی بر توافق اراده‌ها می‌دانند و برای اراده اشخاص در ایجاد روابط حقوقی نقش اساسی قائل هستند. همچنین، در هر دو نظام، اصل بر اعتبار قراردادها است و محدودیت‌ها عمدتاً ناظر به مخالفت با قانون، شرع، نظم عمومی یا قواعد آمره است.

وجه اشتراک دیگر، تأثیرپذیری هر دو نظام از مبانی فقه اسلامی است. در حقوق ایران، این تأثیر عمدتاً از فقه امامیه ناشی می‌شود

نتیجه‌گیری

بررسی مبانی فقهی و حقوقی اصل عدم توقیفی بودن عقود و تحلیل قلمرو آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» نشان می‌دهد که یکی از مهم‌ترین چالش‌های فقه معاملات در عصر حاضر، تبیین نسبت میان نصوص شرعی و تحولات مستمر روابط اقتصادی و قراردادی است. گسترش قراردادهای نوپدید در عرصه‌های تجاری، مالی، بانکی و فناوری، ضرورت بازخوانی ادله فقهی مربوط به اعتبار عقود را دوجندان ساخته و موجب شده است که مسئله توقیفی یا غیرتوقیفی بودن عقود از جایگاهی بنیادین در فقه و حقوق برخوردار شود.

مطالعه دیدگاه‌های فقهی نشان داد که در این زمینه دو رویکرد اصلی وجود دارد. گروهی از فقها با تکیه بر نظریه توقیفی بودن عقود، اعتبار هر قرارداد را منوط به امضای خاص شارع دانسته و معتقدند عمومات شرعی، از جمله آیه «اوفوا بالعقود»، ناظر به عقود معهود و شناخته‌شده عصر تشریع است. بر اساس این دیدگاه، قراردادهای جدید تنها در صورتی معتبر خواهند بود که تحت یکی از عقود معین شرعی قرار گیرند یا دلیل خاصی بر مشروعیت آنها وجود داشته باشد. در مقابل، اکثریت قابل توجهی از فقهای امامیه و بسیاری از فقهای اهل سنت با استناد به اطلاق ادله شرعی، اصل صحت معاملات، قاعده «العقود تابعه للقصد»، اصل اباحه و سیره عقلایی، بر این باورند که اعتبار قراردادهای منحصر به عقود منصوص نیست و هر توافق عقلایی مشروعی می‌تواند منشأ آثار حقوقی قرار گیرد. یافته‌های این پژوهش مؤید آن است که دیدگاه دوم از پشتوانه استدلالی قوی‌تر و ظرفیت بیشتری برای پاسخ‌گویی به نیازهای متحول جوامع معاصر برخوردار است.

در ارزیابی قلمرو آیه «اوفوا بالعقود» نیز نتایج پژوهش نشان داد که واژه «عقود» در این آیه بر عنوان کلی عقد دلالت دارد و فاقد هرگونه قرینه معتبر بر اختصاص به عقود رایج عصر نزول است. از آنجا که مفهوم عقد دارای حقیقت شرعیه نیست و در معنای

و در حقوق افغانستان، فقه حنفی نقش محوری دارد. با وجود تفاوت‌های مذهبی، هر دو نظام ظرفیت پذیرش قراردادهای نوپدید را در چارچوب قواعد عمومی معاملات دارا هستند.

وجوه افتراق

مهم‌ترین تفاوت میان دو نظام حقوقی در مبانی فقهی حاکم بر آنها است. حقوق ایران عمدتاً بر مبانی فقه امامیه و به‌ویژه ماده ۱۰ قانون مدنی استوار است؛ درحالی‌که حقوق افغانستان بیش از هر چیز تحت تأثیر فقه حنفی و مقررات قانون مدنی این کشور قرار دارد.

تفاوت دیگر در نحوه صورت‌بندی قانونی اصل آزادی قراردادهای است. در حقوق ایران، ماده ۱۰ قانون مدنی به‌طور صریح مبانی پذیرش قراردادهای نامعین را فراهم کرده است؛ اما در حقوق افغانستان این نتیجه بیشتر از مجموع مقررات مربوط به عقد، نقش اراده و مبانی فقه حنفی استنباط می‌شود.

میزان تأثیر آیه «اوفوا بالعقود» بر نظام‌های حقوقی دو کشور

نتایج رساله نشان می‌دهد که آیه «اوفوا بالعقود» در هر دو نظام حقوقی نقش مبانی در توجیه اعتبار قراردادهای ایفا می‌کند؛ هرچند میزان و شیوه انعکاس آن متفاوت است. در حقوق ایران، این تأثیر به شکل روشن‌تری در تحلیل‌های فقهی و حقوقی مرتبط با ماده ۱۰ قانون مدنی مشاهده می‌شود و بسیاری از نویسندگان آن را پشتوانه فقهی اصل آزادی قراردادهای می‌دانند.

در حقوق افغانستان نیز، هرچند ارجاع مستقیم به آیه در مقررات قانونی کمتر مشاهده می‌شود، اما مبانی فقهی حنفی که بر بخش مهمی از نظام قراردادهای حاکم است، از همان اصول کلی وفای به عهد و احترام به توافقات مشروع تأثیر پذیرفته است. ازاین‌رو، در هر دو نظام حقوقی، آیه «اوفوا بالعقود» به‌عنوان یکی از مهم‌ترین مستندات فقهی اعتبار قراردادهای و پذیرش عقود نوپدید قابل شناسایی است.

عرفی و عقلایی خود به کار رفته است، اصل بر شمول آن نسبت به تمامی مصادیقی است که در عرف، عنوان عقد بر آن‌ها صدق می‌کند. همچنین، ساختار آیه و قرار گرفتن حکم وفای به عقد بر عنوان عام «عقود» مؤید آن است که آیه از سنخ قضایای حقیقیه بوده و اختصاص به مصادیق تاریخی و محدود عصر تشريع ندارد. بنابراین، تفسیر مضیق از آیه و محدود ساختن آن به قراردادهای شناخته‌شده زمان نزول با ظاهر لفظ، مبانی اصولی و منطق عرفی فهم نصوص سازگار به نظر نمی‌رسد.

بر این اساس، می‌توان گفت که آیه «اوفوا بالعقود» در حدود و چارچوب موازین شرعی، قابلیت استناد برای اثبات اصل آزادی قراردادهای را داراست. البته آزادی قراردادهای در فقه اسلامی مفهومی مطلق و رها از هر قید نیست، بلکه آزادی مقید به رعایت احکام شرعی، قواعد آمره، نظم عمومی و اخلاق حسنه است. با وجود این، مفاد آیه به‌روشنی بر اصل اعتبار توافقات و لزوم وفای به تعهدات مشروع دلالت دارد و می‌تواند پشتوانه‌ای فقهی برای اصل حاکمیت اراده و نفوذ قراردادهای خصوصی تلقی شود. از همین رو، ماده ۱۰ قانون مدنی ایران را می‌توان جلوه‌ای تقنینی از همین برداشت فقهی دانست که اصل را بر اعتبار قراردادهای قرار داده و تنها موارد مخالف قانون را از شمول آن خارج کرده است.

از مهم‌ترین نتایج این پژوهش، اثبات شمول آیه نسبت به عقود نوپدید و قراردادهای نامعین است. با پذیرش اطلاق مفهوم عقد و عرفی بودن آن، صرف جدید بودن یک قرارداد نمی‌تواند موجب خروج آن از قلمرو آیه گردد. ملاک اعتبار قراردادهای عقلایی بودن، مشروعیت موضوع و عدم تعارض با احکام الزام‌آور شرعی و قانونی است، نه سابقه تاریخی آن‌ها در عصر تشريع. بر این مبنا، قراردادهایی که در نتیجه تحولات اقتصادی، فناوری و تجاری معاصر شکل گرفته‌اند، در صورتی که واجد شرایط عمومی صحت باشند، می‌توانند تحت شمول آیه «اوفوا بالعقود» قرار گیرند و از اعتبار فقهی و حقوقی برخوردار شوند. چنین برداشتی ضمن حفظ

اصول و ارزش‌های شریعت، امکان انطباق نظام حقوقی اسلام با نیازهای نوین جوامع را فراهم می‌آورد و از رکود و جمود در روابط معاملاتی جلوگیری می‌کند.

بررسی تطبیقی حقوق ایران و افغانستان نیز نشان داد که هر دو نظام حقوقی، با وجود تفاوت در مبانی فقهی و شیوه تقنین، ظرفیت پذیرش قراردادهای نوپدید را دارا هستند. در حقوق ایران، این ظرفیت به‌صورت صریح در قالب ماده ۱۰ قانون مدنی تجلی یافته است، درحالی‌که در حقوق افغانستان بیشتر از طریق قواعد عمومی قراردادهای، تعریف گسترده عقد و مبانی فقه حنفی قابل استنباط است. بااین‌حال، به نظر می‌رسد تقویت مبانی نظری و تصریح قانونی به اصل آزادی قراردادهای می‌تواند به افزایش امنیت حقوقی و کاهش اختلافات تفسیری در هر دو نظام کمک کند.

در پایان، پیشنهاد می‌شود قانون‌گذاران کشورهای اسلامی با بهره‌گیری از ظرفیت‌های موجود در فقه اسلامی، مقررات روشن‌تری درباره اعتبار قراردادهای نوپدید تدوین کنند و از محدود ساختن روابط قراردادی به قالب‌های سنتی پرهیز نمایند. همچنین، ضروری است رویه قضایی در تحلیل قراردادهای رویکردی ماهوی و مبتنی بر قصد واقعی طرفین اتخاذ کند و از غلبه نگاه صرفاً شکلی بر روابط حقوقی جلوگیری شود. توسعه پژوهش‌های فقهی و حقوقی درباره عقود مستحدثه، تبیین دقیق معیارهای مشروعیت آن‌ها و بازخوانی مستمر ادله عام شرعی نیز می‌تواند زمینه انطباق هرچه بیشتر نظام حقوق قراردادهای با نیازهای اقتصادی و اجتماعی عصر حاضر را فراهم سازد. در نتیجه، آیه «اوفوا بالعقود» را می‌توان یکی از مهم‌ترین مبانی فقهی حمایت از پویایی، انعطاف‌پذیری و کارآمدی نظام قراردادهای در فقه و حقوق اسلامی دانست.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

EXTENDED ABSTRACT

The rapid development of economic, commercial, financial, and technological relations has led to the emergence of a broad range of novel contracts that cannot always be fully analyzed within the traditional framework of nominate contracts recognized in classical Islamic jurisprudence. Contemporary transactions involving insurance, intellectual property rights, complex investment arrangements, banking operations, electronic commerce, digital services, and new forms of economic cooperation have demonstrated that the conventional contractual categories inherited from earlier periods may not adequately respond to the changing needs of modern societies. Restricting contractual relations exclusively to historically recognized and specifically named contracts may therefore impede economic development, commercial innovation, and the effective regulation of new legal relationships. Within this context, one of the most fundamental debates in Islamic transactional jurisprudence concerns whether contracts are restrictive and dependent upon specific authorization by the Lawgiver or whether individuals are generally free to create new contractual forms, provided that their agreements do not contravene Islamic legal rules, mandatory laws, public order, or recognized principles of justice. Proponents of the restrictive theory maintain that the validity of every contract depends on the approval of the Lawgiver and that the

در انجام مطالعه حاضر، هیچ گونه تضاد منافی وجود ندارد.

parties' mutual consent, by itself, cannot produce binding legal effects. By contrast, advocates of the non-restrictive theory argue that the validity of contracts is not confined to the nominate contractual forms known during the formative period of Islamic law and that every rational and lawful agreement may be recognized as binding. This controversy has become particularly significant in contemporary jurisprudence because the legitimacy of novel and innominate contracts largely depends on the theoretical position adopted regarding the restrictive or non-restrictive nature of contracts (1, 2, 13, 14).

The present study examines the extent to which the Qur'anic command, "O you who believe, fulfill the contracts," may provide a jurisprudential foundation for the principle of freedom of contract and whether the general term "contracts" encompasses agreements that did not exist during the period of revelation. The central problem arises from two competing interpretations of the verse. According to the restrictive interpretation, the term "contracts" refers only to contractual forms that were known, practiced, or expressly approved during the period of Islamic legislation. From this perspective, general scriptural expressions cannot automatically be extended to newly developed agreements unless such agreements can be classified under one of the recognized nominate contracts or supported by a specific religious

proof. This approach treats the legitimacy of contractual arrangements as dependent on prior religious endorsement and regards the original presumption in relation to newly created contracts as non-validity or non-enforceability. The opposing interpretation maintains that the term “contracts” is expressed in unrestricted and general language and therefore applies to every agreement recognized as a contract by rational and customary practice. Under this view, the verse imposes the obligation of performance on the general category of contracts rather than on a closed list of historical contractual types. The absence of any textual qualification limiting the verse to contracts known at the time of revelation strengthens the argument that its normative scope is not confined to historically established examples. The study accordingly addresses two primary questions: whether the verse may be regarded as a jurisprudential basis for contractual autonomy and the binding force of private agreements, and whether its general wording includes novel and innominate contracts. The principal hypothesis is that the verse possesses a broad and unrestricted scope and that every rational agreement formed through the free consent of the parties falls within its application unless it conflicts with a specific religious prohibition, a mandatory legal rule, public order, or the requirements of contractual justice (2-5, 12).

This research employs a descriptive-analytical method combined with a comparative legal

and jurisprudential approach. It analyzes the lexical, customary, jurisprudential, and legal meanings of contract and examines the doctrinal foundations of both the restrictive and non-restrictive theories in Imamiyyah jurisprudence and Sunni jurisprudence. Particular attention is devoted to the linguistic and jurisprudential meaning of the Arabic term “uqūd,” the plural form of “‘aqd,” and to the question of whether this term acquired a specialized religious meaning distinct from its ordinary and customary usage. The analysis proceeds from the premise that, where a legal expression has not acquired a specific technical meaning under Islamic law, it should ordinarily be interpreted according to its lexical and customary meaning. In ordinary usage, a contract signifies the creation of a binding relationship, connection, or commitment between two or more parties. Accordingly, every reciprocal and binding agreement recognized by rational custom may potentially fall within the conceptual scope of the term. The study also examines the principles of generality and unrestrictedness in Islamic legal theory, the distinction between individual generality and categorical generality, and the characterization of the verse as a proposition whose rule applies whenever its general subject matter is realized. Furthermore, the arguments based on excessive specification are critically assessed, particularly the claim that interpreting “contracts” broadly would require excluding such a large number of invalid, revocable, or prohibited agreements

that the general wording would become implausible. The study also compares the jurisprudential foundations of contractual freedom with the legal treatment of private agreements under Article 10 of the Iranian Civil Code and Article 497 of the Afghan Civil Code. Through this comparative framework, it evaluates the extent to which Iranian and Afghan law have translated Islamic principles concerning contractual validity, consent, custom, and the obligation to perform agreements into modern statutory rules (7-10, 15).

The findings demonstrate, first, that the term “contracts” in the verse has a customary and rational meaning and has not been proven to possess a distinct technical meaning created by Islamic law. Consequently, its interpretation should not be restricted to specific contractual forms that were common during the period of revelation. The subject of the command is the general title of contract, and the legal obligation applies whenever a relationship recognized as a contract comes into existence. This interpretation is consistent with the understanding of the verse as a general legal proposition in which the ruling is attached to a universal subject rather than to a limited set of historical instances. Therefore, contracts developed in later periods may fall within the verse whenever they satisfy the customary meaning of contract. Second, the study finds that the principal arguments advanced in support of the restrictive theory are not sufficiently persuasive. The assertion that the

verse concerns only established contracts lacks a clear textual indicator, while the argument based on excessive specification does not necessarily invalidate the general interpretation of the verse. The exclusion of unlawful, usurious, excessively uncertain, or otherwise prohibited contracts merely reflects the operation of specific legal restrictions on a general rule and does not transform the general expression into a closed catalogue of nominate contracts. Moreover, many contemporary transactions can be analyzed within existing categories such as sale, lease, agency, partnership, or settlement, while genuinely novel contractual forms may still be recognized through the general evidentiary scope of the verse. The validity of such contracts is therefore not based on legislation independent of the Sharia but on their inclusion within general scriptural principles. This analysis supports the position adopted by a substantial group of Imamiyyah jurists who have accepted the enforceability of newly developed contracts through general proofs, customary recognition, the presumption of permissibility, the presumption of validity, and the principle that contracts follow the intentions of the parties (11, 16-20).

The comparative findings further indicate that both Imamiyyah and Sunni jurisprudence possess significant doctrinal capacity to recognize novel contractual arrangements, although the schools differ in their analytical techniques and degree of flexibility. Within Imamiyyah jurisprudence, the broader

approach relies on the unrestricted language of the verse, rational custom, the presumption of validity, the presumption of permissibility, and the binding force of lawful conditions. Within Sunni jurisprudence, the Hanafi emphasis on custom and juristic preference and the Maliki reliance on public interest and customary practice have historically provided considerable flexibility in addressing new transactional needs. Although some restrictive tendencies may also be found, particularly in approaches that insist upon close adherence to established textual forms, much of Sunni jurisprudence accepts rational agreements when they do not violate a definitive prohibition. The legitimacy of novel contracts in both traditions is nevertheless subject to substantive limitations. A contract cannot be recognized merely because it reflects the parties' consent; it must also avoid conflict with definitive religious texts, usury, excessive uncertainty, unlawful subject matter, exploitation, injustice, and disruption of public order. The comparison between Iranian and Afghan law reveals a similar convergence. In Iranian law, Article 10 of the Civil Code expressly recognizes private contracts as enforceable when they do not expressly conflict with the law, thereby providing a clear statutory foundation for innominate agreements and contractual autonomy. This provision reflects the broader jurisprudential understanding that lawful private agreements possess binding force even when they are not classified as nominate contracts. In Afghan

law, Article 497 defines a contract broadly as the agreement of two wills to create, transfer, modify, or extinguish a right within the limits of the law. Although Afghan legislation does not formulate contractual freedom in precisely the same manner as Iranian law, its general contractual rules and Hanafi jurisprudential foundations allow the recognition of newly developed agreements when they are based on valid consent and remain consistent with religious rules, mandatory law, and public order (1, 2, 6, 7, 21).

In conclusion, the Qur'anic command to fulfill contracts may be regarded as one of the most important jurisprudential foundations for the principle of freedom of contract within Islamic law. The general and customary meaning of the term "contracts," the absence of a valid textual restriction, and the structure of the command all support its application to every rational and lawful contractual relationship, irrespective of whether the relevant contractual form existed during the period of revelation. Novelty alone cannot constitute a ground for invalidity, and the historical absence of a contract does not remove it from the scope of the obligation to perform agreements. The decisive criteria are the existence of genuine consent, rational and legally recognizable contractual content, lawful subject matter, and conformity with mandatory religious and legal standards. Freedom of contract in this framework is neither absolute nor detached from ethical and social regulation; rather, it is a qualified freedom

exercised within the boundaries of religious prohibitions, public order, mandatory rules, good morals, and contractual justice. The comparative examination of Iranian and Afghan law confirms that both legal systems are capable of accommodating novel and innominate agreements, despite differences in their jurisprudential foundations and legislative formulations. Iranian law provides a more explicit statutory expression of contractual freedom, whereas Afghan law derives similar capacity from its broad definition of contract, its general contractual rules, and its Hanafi foundations. A dynamic interpretation of the verse therefore enables Islamic contract law to respond to contemporary commercial, technological, and financial developments without abandoning its normative principles. Such an approach simultaneously preserves fidelity to Islamic legal sources, supports economic innovation, strengthens legal certainty, and prevents the contractual system from becoming confined to rigid historical forms that are unable to address the evolving needs of modern societies.

References

1. Khatibi M. Newly Developed Contracts from the Perspective of Imami Jurisprudence 2024.
2. Parvar A. A Jurisprudential Study of the Principle Governing Contracts and Agreements: Freedom or Restriction? *Nezam-e Velayi*. 2020;2(3):79-101.
3. Na'ini MH. *Munyat al-Talib fi Hashiyat al-Makasib*. Tehran: Al-Maktabah al-Muhammadiyah; 1954.
4. Tabatabaei Yazdi MK. *Al-Urwah al-Wuthqa*. Qom: Islamic Publications Office; 1989.
5. Miqdad ibn Abdullah S. *Kanz al-Irfan fi Fiqh al-Qur'an*. Tehran: Mortazavi Publications; 1964.
6. Hurr Amili MiH. *Wasa'il al-Shi'a ila Tahsil Masa'il al-Shari'a*. Qom: Al al-Bayt Institute; 1989.
7. Kazemi M. The Civil Code or Persian Jurisprudence: An Inquiry into the Sources and Structure of Iran's Civil Code. *Quarterly Journal of Special Law Research*. 2020;8(29):5-26.
8. Mirza Qomi A. *Al-Rasa'il*. Qom: Islamic Propagation Office; 2006.
9. Raghib Isfahani HiM. *Al-Mufradat fi Gharib al-Qur'an*. Damascus: Dar al-Qalam; 1991.
10. Na'ini MH. *Ajwad al-Taqrirat*. Qom: Al-Irfan Press; 1973.
11. Tabatabaei SA. *Riyad al-Masa'il*. Qom: Al al-Bayt Institute; 1997.
12. Khoei SA. Work Cited in the Discussion of the Restrictive Nature of Contracts 1989.
13. Hatamikia M. Examining the Principle of the Restrictive Nature of Contracts. *Ara*. 2019(13):19-30.
14. Bahadori Qaleh-Shiri M. Examining the Arguments for the Restrictive Nature of Transactions and Its Jurisprudential Effects in Newly Emergent Contracts. *Misbah al-Fiqahah*. 2019;1(1):3-16.
15. Dadmarzi SM. The Concept of Contract in the Civil Code. *Quarterly Journal of Philosophical-Theological Research*. 2001;27(4):1-18.
16. Iravani MMH. *Commentary on al-Makasib*. Tehran: Ministry of Culture and Islamic Guidance; 1986.
17. Hakim SM. *Mustamsak al-Urwah al-Wuthqa*. Qom: Islamic Publications Office; 1995.
18. Khomeini SR. *The Book of Sale*. Tehran: Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works; 2000.
19. Mirza Qomi A. *Jami' al-Shatat fi Ajwibat al-Su'alat*. Tehran: Kayhan Institute; 1992.
20. Khoei SA. *Misbah al-Fiqahah*. Qom: Institute for Reviving the Works of Imam Khoei; 1968.
21. Mirzanejad Jouybari A. A Discussion on the Source of Public Order in Iranian Contract Law: A Comparative Study of American, English, and French Law. *Comparative Law Research*. 2018;22(1):155-84.